

نظری
به
جرایم منافعی عفت

سید محسن نقوی

مستشار دادگاههای استان اصفهان

مواد فصل پنجم قانون کیفر همگانی از نظر اجتماعی و قضایی واجد اهمیت بسیار و در خور بحث و نقد و بررسی وسیع است، ولی بعلت نامعلومی کمتر مورد توجه واقع شده و عده‌ای از همکاران قضایی و وکلای محترم که در بعضی اوقات کلید حل معضلات دادرسی هستند، در استنباط خود از مواد این فصل دچار ابهامات و توارد شبهات گوناگون می‌شوند. نویسنده از باب فتح کفتگو در این مقوله پیشقدم شده انتظار دارد که صاحب نظران در روشن نمودن مشکلات مورد ابتلا و مساعدت با اجرای عدالت صحیح و سالم اقدام فرمایند.

از توجه به عنوان فصل پنجم قانون کیفر همگانی که قانونگذار جرایم بر ضد عفت و اخلاق عمومی را با تکالیف خانوادگی توأم و هر دو را در یک فصل گنجانده، این نکته نداعی می‌شود که جرایم منافعی عفت چه آثار انکارناپذیری در واژگون نمودن خانواده‌ها، و مجازات‌های سنگین مقرر بخاطر تأدیب

مجرمین و ممانعت از تکرار این نوع جرایم چه تأثیر محسوس و مهم در صیانت و حراست خانواده‌ها از آفات و فجایع ناگوار و خردکننده دارد.

بزه منافعی عفت مانند هر جرم دیگر معلول عوامل و علل متشتمت و پراکنده است که اساسی علل و انگیزه‌ها حدود و ثغور معینی نداشته و مسئله‌ایست که تمام حقوق‌دانان و جامعه‌شناسان و روانشناسان را بخود مشغول داشته و مخصوصاً چون این گونه بزه‌ها بیشتر مربوط به جوانان و نوجوانان است و در حقیقت بستگی به انسان مسئول آینده و نسل فردا دارد، خصوصیت استثنایی آن بیشتر جلوه می‌نماید.

یکی از علل اساسی جرایم ضد عفت همان **احتیاج بارضای غریزه جنسی** است. جوانی که به سن بلوغ جنسی می‌رسد، همانند گرسنه‌ای که به سدجوع نیاز دارد، احتیاج مبرم بر رفع حاجت جنسی پیدا می‌کند؛ بویژه در شرایطی که از طریق مشاهده فیلمهای شهوت‌انگیز و مناظر تلویزیونی محرک و خواندن داستانهای خیال‌انگیز در مجلات قوه‌تخیل جوان در باره آنچه دیده، بحرکت درآید و احیاناً بوسیله شرکت در میهمانیها و معاشرت و مغازله با جنس لطیف تا حد نزاکت و رسم مجلس وجود خارجی تخیلات انباشته را از راه چشم و گوش و دست و سایر حواس ادراک و لمس کند و وقت و بیوقت نیز در خیابانها، کوچه‌ها و اماکن عمومی با توجه به وضع پوشاکها چشم‌جوان محتاج مواضع و مناظر حساسی ببیند. تحرك شدید جوان وقتی با بی بند و باری خانواده و معاشرت آزاد خارج از حد متعارف و عدم امکان ازدواج و ارضای غریزه از طریق مشروع و قانونی جمع شود، آن وقت است که صدها واقعه لرزاننده و زودگذر رخ می‌دهد تا آتش احتیاج‌سوزان جوان مجرد را اطفای کند. در قدیم، حتی سی‌چهل سال پیش رؤیت قرص صورت يك زن یا دختر بسیار مشکل و بیننده فقط با کمین نشستن و انتظار می‌توانست صورت زنی را به بیند، فیلمهای جنسی و تصاویر تلویزیونی و سایر موجبات تحريك جنسی وجود نداشت. اما امروز بعلمت پیشرفت زندگی بشر خواه و ناخواه این وسایل وجود دارد و گریزی

هم از آن نیست و اگر کسی بخواهد در شرایط عصر حجر و عهد عتیق و اوضاع قدیم زندگی کند، فکر خام و بیهوده‌ای در سر می‌پروراند. ولی استفاده از وسایل حیرت‌انگیز و اعجاب‌آور کنونی دلیل این نیست که نسل جوان را فراموش کنیم. اگر واقعاً بخواهیم در جهان کنونی و وضع فعلی کشور خودمان ایران که به رهبری شاهنشاه آریامهر سریعاً بطرف رشد و ترقی پیش می‌رود، آتیه جوانان خود را بیمه کنیم، اولین قدم پیروزی در این راه همانا **نظارت بر فیلمها و برنامه‌های تلویزیونی و مطبوعات و انتشارات** است. حساب این مسئله در کمال وضوح و بیچشم ظاهری مرئی و بدیده عقل و درایت قابل قبول و پذیرش است. بنده برخلاف عده‌ای که خودخواهانانه داوری می‌کنند، به نسل جوان کشورمان درود می‌فرستم و امساک و خودداری آنان را با وجود تماس دایمی صحنه‌های محرک و شهوت‌انگیز می‌ستایم. چون **آمار جرایم منافی عفت در کشور ما متناسب با انگیزه و عوامل مولده آنها نیست و تنه‌ا دلیلی که می‌توانم تذکر بدهم، همان عفاف ذاتی خانوادگی و تربیت ناخود آگاه مذهبی و علقه و پیوند قرون متمادی است که با شریعت اسلام دارند و این خود مایه تسلی و تشفی خاطر همگان بوده و خواهد بود.**

در هر حال مرتکبین جرایم منافی عفت مستحق کیفر هستند و علل و اسباب بزهکاری نباید موجبات برائت آنان را فراهم نماید، چه اگر علت و انگیزه جرایم وجود نمی‌داشت، بزهی واقع نمی‌شد. قاضی باید بر طبق قوانین موجود در هر زمان و با خود نمایی هر نوع موجب، باعث، سبب و قصد در حدود مقررات بزهکار را کیفر دهد و از آنجا که جرایم منافی عفت اتصال و ارتباط تام و کامل با مصالح خانوادگی دارد، باید بشدت هر چه تمامتر داوری نمود، همانطور که مجادله بین يك قاضی جبری و متهم جبری که در ازمنه قدیم اتفاق افتاده، نشان می‌دهد: شخصی با اتهام زنا بدیوان عدالت فرا خوانده شد. متهم در مقام دفاع فلسفه جبریون را که عقیده‌اش بود، مستند دفاع قرار داد و گفت چون فعل او با اختیارش نبوده و مشیت الهی و علل فاعلی و صوری و

امثال آن موجب ارتکاب او شده ، مستحق کیفر نیست. قاضی در جواب گفت ، بر مبنای همان اراده خداوند گاری و تسلسل عال که متهم ادعا دارد ، دادرس هم باید دادرسی و حکم مجازات صادر کند و باختصار این ضرب المثل رایج شد که «مقصر جبری قاضی جبری می خواهد ...»



بند الف ماده ۲۰۷ قانون مجازات می گوید : «هر کس بعنف یا تهدید هتک ناموس زنی را بنماید ، بحبس با اعمال شاقه از سه تا ده سال محکوم خواهد شد و همین مجازات مقرر است درباره کسی که مرتکب لواط شود.»

بدواً کلمه «هتک» و «ناموس» را ترجمه می کنیم ؛ هر دو عربی هستند . **هتک** بمعنای دریدن و پاره کردن ، ناموس بمعنای راز ، اصل ، عفت ، پاکي و قانون آمده. اعراب این معانی را از کلمات فوق اراده می نمایند : هتک هتکا الستر و نحوه ای خرقه جذبه من موضعه ، شق منه جزء ، یعنی پرده و حجاب را درید و آن را از جای خود کشید و جدا کرد چیزی از آن را. وقتی گفته می شود ، هتک الله ستر الفاجر ، یعنی او را رسوا و بی آبرو کرد. کلمه **ناموس** از ریشه نمس یعنی پوشاندن و پنهان نمودن است. وقتی می گویند ، فلان ناموس الامیر ، یعنی دارنده اسرار و راز اوست و مردم عوام بچیزی می گویند که مورد حمایت و صیانت جدی باشد .

حال از معانی دو کلمه فوق می توان وسعت قلمرو هتک ناموس را احساس کرد . چون در عرف قضاوت و بر مبنای سوابق کار هر تصویری از این کلمات نموده باشند ، لامحاله بنحوی باز گشت بمعنی لغوی خواهد داشت. و قانونگذار گرچه با کلمات عربی نیت خود را بیان کرده ، ولی تردید نیست که گفت و شنود سلیم و دور از اوهام عرضی در مدار همان معانی لغوی دور می زند و از مفهوم لغات مقابل این دو کلمه در فارسی و فرانسه همین معانی استفاده می شود. در زبان فرانسه

که لسان قانون است ، بمنظور بیان مفهوم ناموس دو کلمه بکار می‌رود : یکی لغت bonheur که معنای عام آن افتخار و شرف و حیثیت و امثال آن است. دیگری لغت réputation از ریشه لاتین réputation که کلمه evalvation تا حدودی قریب آن می‌باشد (۱).

بنا بر مراتب یاد شده هتك ناموس زن یعنی دریدن یا لکه‌دار نمودن عفت و پاکی او بهر شکل و طریق و وضع و کیفیتی باشد، همبستر شدن غیر مشروع با زن و مجامعت با او و مقاربت طبیعی یا غیر طبیعی داخل در محدوده بند الف ماده ۲۰۷ می‌باشد و همان‌طور که در رویه لازم الاتباع هیئت عمومی دیوان عالی کشور بشماره ۳۶،۳،۳۰/۱۱۸۹ نظر داده شده ، ارتکاب موافقه بعنف با زن یا دختر بدون رابطه زوجیت (اعم از قبل یا دبر) هتك ناموس بوده و مشمول فراز اول بند الف ماده ۲۰۷ قانون مجازات عمومی خواهد بود ، بدون اینکه استناد به شق ۷ ماده مذکور که اختصاص به جنس مذکور دارد ، لازم باشد .

و اما منظور از **عنف** معنای ظاهری آن همان کوه و اجبار و زور است. ولی باید توجه داشت که نیت قانونگذار از کلمه **عنف** عدم رضایت واقعی زن بوده، چه ممکن است تسلیم شدن زن بارتکاب عمل مسبوق به **مقدمات و نقشه های ماهرانه نابکارانه** باشد. مثل اینکه مرتکب با خوراندن مشروب الکلی بزنی و مست نمودن او یا استعمال مواد مخدر زن را مسلوب الاراده و بی‌حس و حال و فاقد تشخیص و تمیز نماید و بصورت ظاهر راضی بارتکاب جنایت گردد ، در حالی که مشارالیه حقیقه و واقعاً راضی باین امر نبوده و تبهکار بطور ناجوانمردانه با اعمال غیر انسانی در انجام قصد پلید خود توفیق پیدا کرده باشد. با این بیان هر گونه حيله و اغفال و خدعه و نیرنگ را مشمول کلمه **عنف** می‌دانیم.

(۱) و در دایرة المعارف فرانسه اینطور تبیین گردیده است :

Réputation = estime du public sur quelqu, un ou quelque chose.

که مآلاً اینطور ترجمه می‌شود : ناموس عبارت از ارج و احترامی است که جامعه برای يك شخص یا يك چیز قایل می‌شود. و از اینجا معانی آبرو ، اعتبار ، عزت ، نیکنامی ، حسن شهرت استنتاج می‌گردد .

در مورد **لواط** با توضیحاتی که قبلاً داده شد، معلوم می‌شود، اختصاص به جنس مذکور دارد و لواط با اناث عنوانی غیر از **هتك ناموس** ندارد و بطوریکه در ماده ۲۰۷ مقرر شده، مطلق آن جرم است، خواه به عنف و تهدید باشد یا مراضات. و اگر بخواهیم موضوع لواط را معطوف به عنف مقرر در صدر ماده بدانیم، راه خطا پیموده‌ایم و لازم می‌آید که شق ۷ ماده که می‌گوید: «در مورد لواط هر گاه به عنف یا تهدید باشد...»، زاید باشد و حشو قبیح در زبان قانون مقبول نیست. قبح و شناخت ذاتی لواط در غایت وضوح بوده، زیرا اولاً خلاف طبیعت و فطرت است، و ثانیاً آثار شوم غیر قابل جبران آن نیازی به توضیح ندارد. قانونگذار ذیل بند الف ماده ۲۰۷ هفت مورد را بعنوان کیفیات مشدد ذکر نموده که مرتکب بحد اکثر مجازات محکوم شود. فلسفه هر يك از موارد تشدید روی روشن است. مثلاً در شق يك که کیفر معلم و الله و مستخدم و صاحب اختیار و زینفون در مجنی علیه را تشدید نموده، در مقام حفظ سلامت و امنیت اخلاقی قشر عظیمی از جامعه بوده که وجداناً باید مورد ترحم و حمایت باشند و مقنن سوء استفاده بزهار را از شرایط مساعد و احوال زمانی و مکانی محکوم کرده است.

قانونگذار دختر و پسر صغیر را فاقد اختیار و سلطه تشخیص داده و از تکاب جرم را در سنین صغر مجنی علیه فرد اعلای عنف و اجبار تلقی نموده، بطوریکه در بند ب ماده ۲۰۷ مقرر می‌دارد، «هر کس بدون عنف یا تهدید **هتك ناموس زنی** را بنماید که بیش از ۱۵ سال داشته باشد، ولی بسن ۱۸ سال تمام نرسیده است، بحبس با اعمال شاقه از سه تا هفت سال محکوم خواهد شد...» همچنین «هر گاه مجنی علیه ۱۵ سال تمام یا کمتر داشته باشد، مجازات مرتکب همان است که بموجب بند الف این ماده برای **هتك ناموس به عنف** یا تهدید مقرر شده...» از تلفیق دو قسمت مرقوم بر می‌آید که **هتك ناموس مجنی علیه کمتر از ۱۸ سال تمام**، اگرچه با رضایت خود او باشد، جرم است و هر قدر سن او به ۱۸ سال نزدیک‌تر باشد، مجازات بزهار تخفیف می‌یابد و این

تقریر بر این اصل استوار است که هر اندازه مجنی علیه به سن بلوغ نزدیک تر شود، از کیفیت عنف کاسته می شود و این موضوع هم از حیث قرب و بعد مشارالیهها بدرجه کمال تمیز و هم از لحاظ قابلیت و عدم شایستگی ارتضای شهوانی مجنی علیه مورد نظر قرار گرفته است.

بخشی از ماده ۲۰۷ مربوط است به هتك ناموس یا لواط با اقر بای نسبی تا درجه سوم یا اقر بای سببی درجه اول مجنی علیه (اعم از ذکور و اناث) و یا قیم او و یا مأمور دولت که مجنی علیه از طرف مقامات رسمی باو سپرده شده و یا محارم مجنی علیه که کیفر مرتکب حبس مؤبد با اعمال شاقه تعیین گردیده است.

بررسی بعضی شقوق ماده ۲۰۷ و قسمت اخیر بند الف آن شایان تفصیل عمیق تر است و آنهم از لحاظ قابل گذشت بودن یا نبودن آن موارد می باشد. آنچه در بادی امر از ظاهر قانون استفاده می شود و روش عادی و متداول شناخته و حتی پذیرفته شده، این است که تمام جرایم مندرج در ماده ۲۰۷ و سایر موادی که در ماده ۲۷۷ احصا شده، فاقد جنبه عمومی بوده و با گذشت مدعی خصوصی قابل تعقیب نیست. این استنباط ناشی از توجه سطحی بظواهر قانون بوده و از واقعیت بسیار دور است. برای روشن شدن مطلب مقدمه ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری را نقل می نماییم: « محکومیت بجزا ناشی از جرم است و جرم می تواند دو حیثیت داشته باشد:

- ۱- حیثیت عمومی از جهتی که منحل نظم و حقوق عمومی است.
- ۲- حیثیت خصوصی از آن جهت که راجع به تضرر شخص یا اشخاص یا هیئت معینی است...» و در ماده ۶ همان قانون اقامه دعوی و تعقیب «نوع اول» را به عهده دادستان محول کرده و در ماده ۲۷۷ قانون کیفر معطوفاً بماده ۶ قسمتی از جرایم را قابل گذشت معرفی و در موضوع مورد بحث ما فقط بذکر ماده ۲۰۷ اکتفا شده و تنها همین ذکر عدد ۲۰۷ باعث استنباط ناصواب بعضی شده و بدون آنکه به عواقب شوم و فضاحت بار برخی از جرایم منافی عفت اندیشه-

نمایند، بصرف گذشت شاکی خصوصی تعقیب بزهکار را موقوف می نمایند و حال آنکه تعدادی از جرایم منافی عفت و نتایج اسف بار آنها منحل نظم و حیثیت و اعتبار اجتماع می باشد.

درباره این مسئله قبلاً جناب آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی دادستان کل کشور و استاد عالی مقام و پیر هیزگار و شریف اظهار نظر^(۱) فاضلانه و استادانه فرموده اند که نویسنده نظر صایب استاد متقی و دانشمند خود را یکی از دلایل قوی بحث خود قرار داده در تأیید عقیده معظم له سوابق تصویب مواد فصل پنجم را بعرض خوانندگان ارجمنند می رساند :

ماده ۲۰۷ سابق که در سال ۱۳۰۴ وضع شده ، از این قرار بوده «مر تکب لواط و زنای محصنه و زنای با محارم و زنای بعنف در صورتی که مطابق مقررات شرعیه ثابت شود ، محکوم باعدام است». مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۴ اکثراً متشکل بود از علما و روحانیون و آنان عقیده با اجرای صریح و بی کم و کاست احکام قصاص و دیات مطابق موازین شرعی داشتند و بهیچوجه زیر بار قبول مجازاتهای مقرر در کشور های مرفقی آن زمان نمی رفتند. دولت و مردان سیاسی آن زمان وعده معدودی که به حقوق اروپایی آشنا بودند، چاره و ابتکار معقول و پسندیده ای اندیشیدند، باین معنی که در ماده اول قانون مجازات عمومی پیشنهاد کردند که « مجازاتهای مصرحه در این قانون از نقطه نظر حفظ انتظامات مملکتی مقرر و در محاکم عدلیه مجری خواهد بود و جرمهایی که موافق موازین اسلامی تعقیب و کشف شود، بر طبق حدود و تعزیرات مقرر در شرع مجازات می شوند». و بر همین اساس ماده ۲۰۷ را در حدود مقررات شرع که مر تکب لواط و زنای محصنه و نظایر آن را مستحق رجم (سنگباران) دانسته، تصویب کردند؛ نهایت اجرای مجازات مرگ مو کول باین شد که جرایم منظور مطابق موازین شرعی کشف شود و با این ابتکار اجازه رسیدگی دادگاههای عمومی و کیفرهای متناسب زمان نسبت بجرایمی که بطرق غیر از موازین شرعی کشف و به ثبوت برسد، تحصیل شد. کم کم بمرور زمان و بر اثر غلبه متجددین و بوجود آمدن شرایط مناسب ماده ۲۰۷ تغییر کرد. در سال ۱۳۱۰ ماده مرقوم اصلاح شد و محتوای ماده در حدود مندرجات ماده ۲۱۲ فعلی و حاوی کیفرهای جنحه بود و برای بار سوم در سال ۱۳۱۲ بصورت فعلی منقلب و اتهامات مذکور در آن از سنخ جنایت شناخته شد. ضمناً قانون

(۱) رویه تمیزی شماره ۹۲ مورخ ۲۸، ۱، ۴۷.

شماره ۱۳۹۶ - ۲۰۲۰، ۱۳۱۰ در مقام اصلاح ماده ۲۰۷ سال ۱۳۰۴ بصراحت ماده ۲۰۷ سابق را نسخ و از اول خرداد ۱۳۱۰ قانون جدید را لازم الاجرا دانسته و در قانون شماره ۴۶۲۱ مورخ ۱۳۱۲، ۷، ۹ مصوب بیست و نهم شهریور ماه ۱۳۱۲ در مقام اصلاح و تغییر ثانوی مواد ۲۰۷ تا ۲۱۴ بدو آمده و واحدهای باین شرح مقرر گردیده - است : د ماده واحده - فصل پنجم از باب سوم قانون مجازات عمومی از ماده ۲۰۷ تا ۲۱۴ و همچنین ماده واحده مصوب هفتم اردیبهشت ۱۳۱۰ در آن قسمتی که راجع باصلاح ماده ۲۰۷ قانون مجازات عمومی است ، نسخ و مواد ذیل بجای آن تصویب می شود ...

بنابراین ماده ۲۰۷ فعلی آن مادهای نیست که در زمان تصویب ماده ۲۷۷ مورد نظر و متعلق قصد و نیت مقنن قرار گرفته و وقتی در قوانین مؤخر نسخ آن بطور واضح از طرف قانونگذار اعلام شده بازوال معطوف علیه قهرأ معطوف هم از بین رفته و ماده ۲۰۷ سال ۱۳۱۰ و کنونی هیچکدام مشمول ماده ۲۷۷ نبوده و نخواهند بود و درج شماره و عدد در ۳۸ سال قبل در ماده ۲۷۷ با سابقه قلب ماهیت جرم و تغییرات دو مرحلهای آن تأثیری در قضیه نداشته و این معنی مورد توجه قضات عالی مقام و صاحب نظر بوده و درست برعکس ظاهر ماده ۲۷۷ نظر داده اند و آرای صادره بدو صورت تجلی کرده و در بعضی موارد که موضوع اتهام از حیث شماره در ماده ۲۷۷ ذکر شده ، موضوع را قابل گذشت تشخیص نداده اند و در برخی موارد که موضوع مورد ابتلا در آن ماده درج نشده و ظاهراً واجد جنبه عمومی بنظر می رسد، اتهام را قابل گذشت دانسته اند .

برای مثال در سال ۱۳۱۶ شخصی با اتهام وادار کردن زنی به عمل منافی عفت تحت تعقیب دادسرا واقع و بازپرس بعلت گذشت شاکی خصوصی قرار موقوفی صادر می نماید . دادسرای انتظامی با استناد اینکه اتهام مطروح منطبق با ماده ۲۱۱ اصلاحی و واجد جنبه عمومی بوده ، برای بازپرس کیفرخواست تنظیم و او را بداد گاه انتظامی فرا می خواند . داد گاه عالی انتظامی که ظاهراً بریاست مرحوم فقید سعید قاضی دانشمند و بی نظیر مرحوم عبده بوده ، ایراد دادسرای انتظامی را بر بازپرس وارد ندانسته و او را تبرئه و استدلال کرده که

جرم وادار کردن به عمل منافی عفت مطابق ماده ۲۱۰ از جرایمی است که تعقیب آن به صرف نظر کردن شاکی خصوصی متروک می شود و اگر چه این جرم از حیث تنظیم و ماده بندی و مجازات بر حسب قانون اصلاحی شهر یور ۱۳۱۲ تغییر کرده و ضمن ماده ۲۱۱ قانون اخیر تعرض بذکر آن شده است ، ولی این تغییر تأثیری در حکم مزبور نداشته و آنرا از دایره شمول ماده ۲۷۷ خارج نمی سازد ، زیرا اگر چه این ماده حکم ترك تعقیب را در صورت صرف نظر کردن شاکی خصوصی بنام ماده سابق ذکر نموده ، ولی چون ترك تعقیب راجع باصل جرم است و مقنن نخواستہ این قبیل جرایم که مربوط به هتك نوامیس است ، بدون شکایت شاکی خصوصی در معرض تعقیب در آید و صرف نظر کردن شاکی را به جنبه عمومی قضیه ترجیح داده ، پس ملاک و معیار در حکم مزبور به طبیعت جرم است و خصوصیت ذکر آن در تحت عدد مخصوص مدخلیت در کار نخواهد داشت ...

علاوه بر سابقه تاریخی تصویب مواد قانون باید دید حیثیت عمومی جرم چیست . آنچه در ذهن سلیم قابل قبول است ، اینکه وقتی جرمی دارای جنبه عمومی است که لطمات و آثارشوم آن فقط دامنگیر مجنی علیه نباشد و دیگران را هم در معرض آسیب صدمه مادی یا روانی قرار دهد . در اینجا دومورد را ذکر و آثار هر يك را بررسی می نماییم :

مورد اول - مردی آزاد ، بدون عیال و اولاد بازنی غیر باکره و آزاد بدون شوهر و اولاد که زاید بر ۱۸ سال دارد ، آشنایمی شود . چند سال این آشنایی و معاشرت ادامه پیدا می کند و تصادفاً در يك شب مناسب ، مرد با اعمال عنف یا تهدید ناموس زن را مورد تجاوز قرار می دهد .

مورد دوم - مردی متأهل دارای زن و فرزند ، حایز قدرت مالی و جسمانی و موقعیت اجتماعی و جمال نظر که سمت تعلیم و تربیت در مدرسه دخترانه ای دارد ، بادوشیزه ای دانش آموز ۱۷ ساله فقیر و بی بضاعت و احیاناً فاقد پدر و مادر و سرپرست و مراقب و دچار وضع پریشان مادی و روانی تماس حاصل و ظاهراً بقصد تدریس خصوصی مشارالیه با او رابطه برقرار می سازد و در يك فرصت مناسب

زمانی و مکانی ازدختر دانش آموز ازاله بکارت می نماید.

آیا این دو صورت یکسان است؟ آیا آثار هر دو مورد مشابه هستند؟

آیا مورد دوم منحل حیثیت عمومی و نظم اجتماعی و منافی مصالح جامعه نیست؟

دختری که با این وضع ناهنجار و وحشیانه مورد تجاوز قرار گرفته، چه آتیه و سر نوشت فلاکت باری در پیش دارد؟ نزدیکان و بستگان او آبرو و اعتبار چندین ساله خود را از دست می دهند و حاصل سالها مرارت و سختی زندگی آنها بهدر می رود. این دختر دیگر توانایی ادامه تحصیل ندارد. همشاگردیان وی حاضر نیستند که او روی نیمکت آموزشگاه بنشینند. او را لکه دار و خراب می پندارند و بدون اینکه میزان تقصیر او را در این ماجرای شوم ارزیابی کنند، داغ فساد و تباهی و هرزگی به پیشانی او می زنند. وی باید منتظر آتیه موخس باشد.

داستایهای جنایی و پلیسی را بخوانید و ملاحظه فرمایید، چه بسیار از این دختران سیاه بخت و بیچاره در گرداب فحشا و نیستی غوطه ور شده اند. او سرمایه هستی خود را از دست داده و فدای شهوت آنی يك آدم نمای دیوسیرت شده، تا آخر عمر بی آبرو و خجل و شرمنده و منفور باقی می ماند، و بطوری که تجربه ثابت کرده، او دیگر آمادگی برای يك زندگی خانوادگی و شرافتمندانه ندارد، می خواهد با دست خالی و بدون سرمایه بخانه شوهر برود. اگر موضوع مانند آنچه در بعضی کشورها عمل می شود، اهمیت حیاتی برایش نداشت، شاید می توانست کوره راه نجاتی جستجو کند. اما کدام مردی آنها را باسن متداول او را بزنی خواهد پذیرفت و اگر احیاناً باحیله و دسیسه شوهری پیدا کند و به فرض آنکه باحیله های دلاله و دست گیران شب زفاف بتواند موقه موضوع را بدست فراموشی بسپارد، ولی بالاخره حسد، کینه، تنگ نظری اقران او کار خود را خواهد کرد و وبال عمل نابکارانه تادم واپسین او را آزار و شکنجه خواهد داد. گذشته از وضع درد آور او در نتیجه نا جوانمردی مرد بزهکار محیط تحصیلی دوشیزدگان آلوده و نمکین خواهد شد، امنیت و اطمینان اولیای محصلین زایل و اضطراب و دلهره جایگزین آرامش می گردد؛ دامن عفت همگان

بر مبنای قیاس عامیانه و شایعاتی که ساخته و پرداخته عوام است، لکهدار می‌شود. خلاصه عذاب روحی و پیریشانی و نابسامانی و سردر گریبانی شدید در خانواده‌ها بوجود خواهد آورد و از همه بدتر محیط مقدس آموزش و پرورش را فاسد و وازده معرفی خواهد نمود و هزاران نتایج شوم دیگر.

آیا وضع این دختر محصل با آن زن آزاد مورد اول شباهت دارد؟ آیا عمل این معلم حیثیت عمومی را لکهدار نمی‌کند؟ کدام عقل سلیم و منصف ضرر این فاجعه را فقط متوجه دوشیزه محصل می‌داند؟ آیا کدام بزهی بقدر این ماجرا می‌تواند دودمان خانواده‌ای را برای همیشه رسوا و مقتضح نماید؟ آیا سزاوار است که مرتکب جرم با سوء استفاده از فقر و مسکنت خانوادگی مجنی علیها و دادن مبلغی ورقه رضایت تحصیل نموده از چنگال بی‌امان عدالت بگریزد و دوباره در صدد تهیه طعمه دیگری برآید؟

خوشبختانه از توجه دقیق به متن ماده ۲۰۷ منظور واقعی قانونگذار احراز می‌شود، چه آنکه در بند ب و ج ماده مرقوم برای طرف ارتکاب که تمکین از عمل نموده، نیز مجازات تعیین شده و زن یا مردی که در شرایط ماده ۲۰۷ راضی به عمل منافی عفت و هتک ناموس شده، شاکی نخواهد بود و عقلاً و عرفاً و عملاً در مقام دادخواهی بر نمی‌آید. پس تعیین مجازات برای تمکین‌کننده دلیل قوی و بارز دیگری بر وجود جنبه عمومی در قسمتی از جرایم مورد بحث می‌باشد. و در مقام دادرسی و اجرای عدالت باید دید گان خود را متوجه اعداد و شماره‌های ماده ۲۷۷ نسازیم و لا اقل موارد قابل گذشت را مقصور و محصور در اموری بدانیم که حیثیت عمومی را جریحه‌دار ننماید. و چون مسئله در هر حال قابل بحث و محمول بر نظر قضایی است، سعی و کوشش نماییم که داوری دادرسان متوجه طبیعت جرم و جمیع جهات و جوانب آن باشد تا سهم ما در تأمین رفاه و آسایش جامعه و سد راه جنایتکاران و تدارک زندگی و آینده بهتر ایفا شود.

پایان